

گروه سفیران لبخند با حضور در بیمارستان امام رضا^(ع) و بیمارستان اکبر لحظات شادی را برای کودکان به ارمغان آورد

یلدایی به وسعت مهربانی

خیلی‌ها یلدا را بهانه‌ای برای دور هم بودن می‌دانند؛ جمع می‌شوند، می‌گویند و می‌خندند؛ بعضی‌ها هم - نه اینکه دلشان نخواهد - نمی‌توانند؛ مثل بچه‌های قد و نیم‌قدی که روی تخت بیمارستان درد می‌کشند و دوست دارند شب بلند سال کوتاه باشد. دیروز بچه‌های گروه «سفیران لبخند» شب متفاوتی را برای کودکان بیمارستان اکبر مشهد رقم زدند. آن‌ها یلداایشان را در کنار کودکان گذراندند. برایشان داستان گفتند، تئاتر «خونه مادر بزرگ» را بازی کردند، گفتند و خندیدند. نسیم سندی، یکی از مسئولان برگزاری این برنامه،

ملاقات یلدایی در نقطه صفر مرزی

سربازان مرزبانی شب چله توسط خانواده‌هایشان غافل‌گیر شدند



تکم خاوند روزنامه‌نگار

گزارش روز

کاستن از دل‌تنگی‌های دیگران دلیل نمی‌خواهد؛ چه برسد به اینکه بهانه‌اش هم جور باشد؛ اگر نزدیک به شبی همچون شب یلدا باشد و آن سوی ماجرا مادرها و پدرهایی باشند که غم دوری فرزند دارند. شبی که گذشت برای خیلی‌ها شاید یک شب یلدای معمولی بود، مثل همه سال‌های قبل، اما برای آن‌ها که فرزندش در لباس خدمت مقدس سربازی دارند، یک جای خالی و یک غم دوری آشکار بود. چندروزی پیش از رسیدن شب یلدا استاد مرزبانی استان خراسان رضوی برنامه‌ای تدارک دید. در این برنامه تعدادی از والدین سربازان در مرز تایباد یادیق‌تر در پاسگاه تپه سفید، ناگهانی و بدون اطلاع، با فرزندانشان دیدار کردند و در میان آن همه شوق و چشمان پر از اشک، سفره یلدایی کوچک اما صمیمی پهن کردند و کنار هم شبی را گذراندند. چه تفاوتی دارد که شب یلدای ام‌آذر باشد، یا چند روزی این طرف و آن طرف‌تر. برای آن چند نفر شب یلدای اختصاصی سال ۱۴۰۱ نه فراموش می‌شود نه کهنه.

● بهترین خاطره‌ی مادر وقتی علیرضا نه‌ساله بود، پدرش به رحمت خدا رفت. مادرش ماند و پنج فرزند. یک سال از خدمت علیرضا گذشته اما زهراتنی عشری، هیچ وقت فرصت نکرده بود محل خدمت پسرش را از نزدیک ببیند. اصلاً مادر ۵۹ ساله را چه کسی می‌توانست به محلی در مرز ببرد که جای آدم‌های عادی نیست؟

از نماز ظهر مسجد محله برگشته بود که سرگرد بیهقی، معاون اجتماعی مرزبانی استان خراسان رضوی، با او تماس گرفت تا اگر می‌تواند تاشب راهی مرز تایباد شود. قرار بود اذان مغرب ابتدای گروهان مرزی ۱۷ شهرپور باشند اما چون راه را گم کردند، حوالی ساعت ۹ شب رسیدند. زهرا خانم از حس و حال فرزند سرباز داشتن می‌گوید و تجربه دل‌تنگی‌اش: پسر دیگرم خدمت نکرده بوده که بدنام چقدر غصه دارد. برای همین به محض اینکه مرخصی ۴۵ روزه علیرضا تمام می‌شود و می‌رود، دلم می‌گیرد. لحظات سه‌شنبه شب را مو به مو به خاطر دارم؛ فرمانده مثل شب‌ها و روزهای دیگر هر کدام از سربازها را فرستاده بود دنبال کاری. هیچ کدام اصلاً بویی از ماجرا نبردند. معلوم نیست لحظه‌ای که چشم مادر و پسر به هم افتاد کدام یک بیشتر هیجان داشتند و چه کسی بیشتر اشک ریخت اما مادر ادامه

می‌دهد: ما و بچه‌ها همه خیلی خوش حال بودیم. مطمئنم بهترین خاطره سربازی‌شان شد و بهترین خاطره عمر مادری مثل من. هیچ کدام آن لحظه را فراموش نمی‌کنیم. علیرضا شب یلدای دیشب را در همان پاسگاه مرزی بالای برجک پست می‌داد اما مادرش دیگر آن قدر دل‌تنگ نشد؛ چون به تازگی در جایی که هرگز فکرش را نمی‌کرد، شب یلدا را کنارش گذرانده بود.

● هیچ یلدایی شبیه آن شب نمی‌شود غلامحسین مصدق و همسرش، پروین خانم، سوار خودرو مرزبانی شدند تا از آنجا تا پاسگاه تپه سفید را با مأموران مرزی طی کنند. امیرحسین آن شب دژبان بود. خودرو پاسگاه که نزدیک شد، در را باز کرد و سرش را خم کرد تا آدم‌های داخلش را ببیند که ناگهان چشمش به پدر و مادرش افتاد که روی صندلی عقب نشسته بودند.

امیرحسین مات مانده بود به تصویری که می‌دید. مادر؟ پدر؟ اینجا کجا و آن‌ها کجا؟ تصویر بعدی فقط در آغوش کشیدن و خوش حالی. غلامحسین می‌گوید: شش ماه از خدمت پسرمان گذشته است. در این مدت دوسه باری آمده مرخصی و برگشته است؛ چون خانه ما تایباد است و هجده کیلومتر بیشتر بین ما راه نیست. گاهی ساعتی می‌آید و می‌رود

گفته است: در بیمارستان اکبر بیش از چهل کودک در بخش‌های اورژانس، جراحی، بیماری‌های عفونی، داخلی، آن‌آی‌سی‌یو، گوارش، ریه، غدد و ایمونولوژی بستری هستند که برایشان ویژه‌نامه یلدایی تدارک دیده‌ایم تا برای لحظاتی هر چند کوتاه درد و بیماریشان را فراموش کنند. شب گذشته هم زمان باش یلدا هم برنامه‌ای برای کودکان بستری‌شده در بخش سوختگی بیمارستان امام رضا (ع) برگزار کردیم و لحظات خوشی را برایشان به ارمغان آوردیم.



آن‌ها که آمده‌اند، در حال گشت‌زنی در منطقه بوده است و می‌گوید: از میان آدم‌ها اول برادرم را دیدیم. بعد مادرم را. آن هم بعد از ۳۵ روز دوری از آن‌ها. خیلی خوش حال بودم. چه خوب که خدمتم با آن شب یلدا تمام می‌شود.

● فکر می‌کردم خوابم سجاد افراسیابی برای شب یلدا به خانه برگشته است اما نمی‌تواند خوشی آن شب یلدای دیگر را توصیف کند. همه حرفش چند کلمه است: اصلاً توصیف‌پذیر نیست. نمی‌توانم حال آن شب را به زبان بیاورم. مادرم را که دیدم، فکر می‌کردم خوابم. درو دیوارها را هم نمی‌دیدم. باورکردنی نبودند.

بهرترین لحظه‌ای بود که می‌توانم در زندگی‌ام تجربه‌کنم. از ماجرای دل‌شوره و نگرانی مادرش و اینکه چطور خودش را به تایباد رسانده است، خبر دارد و با خنده می‌گوید: مادرم همیشه دل‌شوره مراد دارد. خیلی نگران من است؛ برای همین می‌داند چه کشیده تا به پاسگاه رسیده است. اما ارزش آمدنش را داشت. اگر نمی‌آمد، هیچ وقت این لحظه خوش برامان نمی‌ماند. دوباره از خوشی آن شب، نشستن پای سفره خوراکی‌های شب یلدا کنار مادرش و فرماندهان و هم‌زمانش می‌گوید و حال خوبش هنوز همراه اوست.

و همه دنیای من است. تا رسیدم به مرز حامل خوب نبود. حتی جاده را اشتباه رفتم و مجبور شدم برگردم مشهد و با تاکسی‌های خطی بروم. لحظه‌ای را که پسر را دیدم هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. فکر می‌کنم بهترین شب زندگی‌ام بود.

● پایان دوره با خاطره خوش شب یلدا

اسمش مهدی است، با قامتی روشن. چشمانش هم وقتی مادر و برادر بزرگش را در پاسگاه دید، همان‌طور شد: روشن. آنجا آدم عادی رفت و آمد ندارد. در تاریکی شب‌ها و سکوت روز خودمان هستیم و خودمان. یک‌بار هم در همه این مدت تصور نکردم روزی خانواده‌ام را در محل خدمتم ببینم. هجده ماه خدمت و به قول خودشان پایان دوره‌اش است. ۱۰ یا پانزده روز دیگر می‌رود برای تسویه و این خوش‌حالی لحظه آخری بدجور به جانش چسبیده است و می‌گوید: من خوش شانس بودم که روزهای آخر خدمتم با این خاطره خوش تمام شد.

● تهیه مستندی از دیدار روی خط مرزی سرگرد مجتبی بیهقی، معاون اجتماعی فرماندهی مرزبانی استان، بانی این برنامه خبر و شاد است. چندبار دیگر هم گروهی از مردم را برای مشاهده مرزها برده بودند اما ایده ملاقات والدین با سربازهایشان به بهانه شب یلدا با همه تفاوت داشت. وی در این باره می‌گوید: با توجه به حساسیت مرز و موضوع امنیت در مرزهای استان و در راستای ایجاد روحیه نشاط بین کارکنان چند روز پیش تصمیم گرفتیم تعدادی از مادران و پدران را برای دیدن فرزندانشان به مرز ببریم. بعد از چند تماس عده‌ای توانستند بیایند و هماهنگی‌های تهیه مستند را انجام دادیم. او از تصاویر عجیب و دوست‌داشتنی زیادی تعریف می‌کند که در همان چند ساعت دیده است: همه آن‌ها برای خودماندگار شدند. آنجا صحنه‌های زیبا و عجیبی دیدم که باورکردنی نبود. همه از دیدن اعضای خانواده‌شان در نقطه صفر مرزی شگفت‌زده شده بودند. به بقیه سربازها هم قول دادم والدیشان را بیاورم.

سرگرد بیهقی تأکید می‌کند: دست‌وپای سرباز از دیدن مادرش می‌لرزید. خوش‌حالی‌شان طوری بود که مو بر تن هر بیننده‌ای راست می‌کرد. انگار دقایق برای همه متوقف شده بود.



تاریخ ارتباطی در خطه خراسان شکل گرفته است، از خواست مردم دور شده‌ایم

این مدرس دانشگاه با اشاره به اهمیت نقشه‌برداری و به رسمیت شناختن دانشه‌های فرهنگی تصریح کرد: کم‌رنگ شدن وجوه انسانی در طراحی شهری، حاصل تأخر فرهنگی و فقدان نگرش مردمی در برنامه‌ریزی شهری است؛ زیرا شهر موجودی زنده است و به عملکرد ما و انکش نشان می‌دهد؛ به عنوان نمونه می‌توان به بافت اطراف حرم اشاره کرد که به علت مداخله ناآگاهانه و آشنایی کافی نداشتن با هویت منطقه، از حضور مردم به عنوان ناظر و کنترلگر محلی، تخلیه و به رغم انتظار طراحان، دچار آسیب‌های اجتماعی شده است؛ بنابراین باید توجه داشت که تغییر شکل (رُفرم) بافت شهری مادامی که مبتنی بر نیازهای مردم و جامعه نباشد، به نابودی و فروپاشی شهر منجر می‌شود.

● نقشه‌برداری فرهنگی، گام نخست در برنامه‌ریزی مردم‌محور

راموز خاطر نشان کرد: «برای اینکه توسعه و برنامه‌ریزی شهری‌مان متناسب با ما می‌خواهیم،‌ها باشد. در گام اول باید همه داشته‌های فرهنگی خود را نقشه‌برداری کنیم؛ بدانیم فلان نقطه شهر، فلان شخصیت، خلق و خو، آداب یا... را دارد. وقتی این‌ها مشخص شد و یک مدیر یا مسئول متوجه شد که یک شهر یا منطقه دارای چه ویژگی‌های فرهنگی است، بر اساس این یافته‌ها خط‌گذاری می‌کند. در واقع نقشه‌برداری فرهنگی، ابزاری برای شناسایی نقاط قوت و منابع فرهنگی است که به مدیر شهری و سیاست‌گذار فرهنگی و حتی مردم کمک می‌کند بدانند چه هستند و در کدام مسیر باید حرکت کنند تا قصه و روایت شهر شکل گیرد و دال مرکزی‌اش همه حوزه‌های مدیریت شهری باید در خدمت آن باشد، شناخته شود.»

ادریس راموز، پژوهشگر مطالعات فرهنگی:

رویکرد پیوستاری به فرهنگ حاصلی ندارد؛ باید خلق رویکرد داشت



یایم جمع‌گرا؟ ساختمان‌های یک نفره داشته باشیم یا خانواده‌محور؟ و چون درباره این مسائل ابهام داریم و سکوت و سانسور کرده‌ایم، در حوزه اجرا و کالبد هم سردرگم هستیم.»

● برای روایت آینده، باید فرهنگ و «ما می‌خواهیم»‌هایمان را بنامسیم

راموز معتقد است فرهنگ و «ما می‌خواهیم»‌های کشورها چنان اهمیتی دارد که همه کشورها به سمت این رفته‌اند که بدانند چه دارند و چه داشته‌اند تا مبتنی بر داشته‌های تاریخی‌شان روایتی از آینده ارائه کنند و در این میان حتی اگر تاریخ نداشته باشند، تاریخ می‌سازند. باید گفت شهرسازی انسان محور، یک کورس علمی و گفتمان جدید نیست، بلکه حاصل تعامل با منابع فرهنگی است. اگر بدانیم چه داشته‌ایم و چه داریم،

قبل از این می‌برد و این باعث شده است در انقطاع تاریخی به سر ببریم. در چنین شرایطی چگونه می‌توان تصویری از به عنوان مثال یک معماری متناسب با تاریخ ایران روایت کرد؟ در گذشته، تکثر و تنوع خطه خراسان از لحاظ ویژگی‌های مردم‌شناسی بسیار زیاد بوده است و علما و اندیشمندان نوعی عقلانیت متکثر داشته‌اند اما چرا اکنون وضعیت مرکز این خطه در حوزه اندیشه و علوم انسانی این گونه است؟ به خاطر اینکه در پی همان انقطاع تاریخی، دیگر شیخ‌بهای و واسدی‌طوسی‌ها باز تولید نشده‌اند.»

● باید خلق رویکرد داشت

این پژوهشگر مطالعات فرهنگی ادامه داد: «براین اساس، صحبت از پیوست فرهنگی، به معنای اینکه رویکرد پیوستاری داشته باشیم، راه به جایی نمی‌برد و می‌بینیم که پس از چهار دهه از انقلاب اسلامی، شاهد افزایش عوارض زیست محیطی، فرهنگی، اجتماعی و... در سیاست‌گذاری‌ها هستیم. پیوست فرهنگی مادامی مفید است که بتوانیم در آن خلق رویکرد داشته باشیم؛ به عنوان مثال در حوزه توسعه شهری، رویکردمان انسان محور باشد؛ زیرا اصولاً توسعه مفهومی نیست که اقتصاد، فرهنگ، اجتماع و سیاست را به آن ضمیمه کنیم و خود به خود همه این ابعاد را در بر می‌گیرد و باید پاسخگوی همه آن‌ها باشد. در حالی که ما هنوز نمی‌دانیم که آیا می‌خواهیم سنت را در دوره معاصر باز تولید کنیم یا نه؟ می‌خواهیم فردگرا باشیم

«فرهنگ و ما می‌خواهیم»‌های کشورها چنان اهمیتی دارد که همه کشورها به سمت این رفته‌اند که بدانند چه دارند و چه داشته‌اند تا مبتنی بر داشته‌های

تاریخی‌شان روایتی از آینده ارائه کنند و در این میان حتی اگر تاریخ نداشته باشند، تاریخ می‌سازند.»

این را ادریس راموز، مدرس دانشگاه، در کارگاه آموزشی پیوست فرهنگی اجتماعی ویژه کارشناسان و مشاوران شهرداری مطرح کرد و در تبیین منابع فرهنگی گفت: منابع فرهنگی، همه منابع ملموس (سازمان‌های فرهنگی، جشنواره‌ها، الگوهای رفتاری و...) و ناملموس فرهنگی (تاریخی هویتی) را در ادبیات برنامه‌ریزی شهری شامل می‌شود. در گذشته مجموع ارزش‌ها، باورها، دستاوردها، اعتقادات و... فرهنگ تعریف می‌شد اما در دوره‌های اخیر، خوانش هویتی و میراثی از فرهنگ ارائه می‌شود که هم به منابع ملموس و هم ناملموس توجه دارد؛ زیرا به اذعان جامعه‌شناسان، تنها کشورهایی در آینده صاحب تمدن خواهند بود که مبتنی بر تاریخ و فرهنگ باشند و روایت‌های مبتنی بر تاریخ داشته باشند (مانند ایران، چین، سوریه و...).

● به «ما می‌خواهیم»‌های مردم توجه نداریم

به گفته او، در برنامه‌ریزی شهری، همواره رابطه فرهنگ و توسعه مهم بوده است اما چون تلقی درستی از توسعه نداریم، توسعه ناقص یا پیاده‌سازی ناقص مدرنیته اتفاق می‌افتد؛ در واقع به «ما می‌خواهیم»‌های مردم توجه نداریم و در عین حال از ناپسند بودن شهرسازی و ریخت شهری گلایه می‌کنیم؛ «پروژه‌های عمرانی از قوانین مشخص تبعیت نمی‌کنند و عناصر فرهنگی مثل عدالت یا رضایت مردم در آن‌ها لحاظ نمی‌شود. حتی از آنجا که سنت ارجاع دهی به گذشته در کشور نداریم، هر حکومتی روی کار می‌آید، آثار حکومت